

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ١٤٣٩

با موضوع

# حیات جان

متن کامل سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین

استاد نجاوی

مجلس سوم: شنبه ٢ محرم الحرام ١٤٣٩ - ١/٧/٩٦

## فهرست مطالب

- ۱ ✓ معرفت امام زمان عجل الله فرجه دو رکن دارد: ۱. معرفت اصل ولایت آن حضرت؛ ۲. معرفت شخص شخیص آن حضرت
- ۱ ✓ انسان به هر نحوی که امام را شناخت، به همان نحو امام را خواهد دید .....
- ۲ ✓ کسی که همّ و غمّ او امور معنوی باشد، به همه آنچه می‌خواهد می‌رسد و بلکه بالاتر .....
- ۳ ✓ توضیحی راجع به حدیث قرب نوافل .....
- ۴ ✓ آثار انسان کامل در عالم هستی .....
- ۴ ✓ در معنای «شهداء دار الفناء» .....
- ۵ ✓ در معنای «ذکرکم فی الذاکرین» .....
- ۵ ✓ در معنای «قبورکم فی القبور» .....
- ۵ ✓ اشاره به ابیاتی از شعر فرزدق .....
- ۹ ✓ مدح و روضه حضرت رقیه .....

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا أبا القاسم المصطفى محمد

و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

اللهم صل على الكهف الحصين و غياث المضطر المستكين التاموس الأكبر و الحجة المنتظر و الإمام الثاني عشر

اللهم عجل فرجه و سهل مخرجه و أوسع منهجه و اسلك بنا محجته

السلام عليك يا ابا عبدالله و على الأرواح التي حلت بفنائك

عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم

السلام على الحسين و على علي بن الحسين و على أولاد الحسين و على أصحاب الحسين

هديه به پیشگاه ملکوتی و منور حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) و یاران و فادارشان صلواتی عنایت بفرمایید.

بحث ما در توضیح آیه لیلۃ المیت تمام شد. چند سؤال سروران پرسیدند که توضیح مفصل آن، منوط به این است که یک بابی از امام شناسی را باز کنیم، که برمی گردد به حقیقت و جودى امام، و جایگاه امام نسبت به حق تعالی، و جایگاه امام در نظام خلقت، و جایگاه امام در عالم انسانیت، و جایگاه امام در عالم آخرت.

این بحث یک بحث درازدامن و مفصل است که پرداختن به آن لازم است؛ ما الان نمی توانیم وارد این مقوله شویم، اما شما باید این بحث را پیگیری نمایید.

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً»<sup>۱</sup>

**معرفت امام زمان (علیه السلام) دو رکن دارد: ۱. معرفت اصل ولایت آن حضرت؛ ۲. معرفت شخص شخیص آن حضرت**

معرفت امام زمان (علیه السلام) در حقیقت دو رکن دارد:

۱- معرفت اصل ولایت آن حضرت؛ که این نوع معرفت در بین همه ائمه (علیهم السلام) مشترک است.

۲- معرفت شخص شخیص آن حضرت.

مرگ جاهلی هم مراتب دارد، به هر میزان که انسان مُرد و به حقیقت نائل نشد، مرگ جاهلی دارد؛ مگر اینکه کسی به معرفت حقیقی برسد و از تمام مراتب مرگ جاهلی رهایی یابد.

ما باید بالاخره آینده خودمان را بسازیم؛ در جلسه قبل نیز این تذکر داده شد.

وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى<sup>۲</sup>

**انسان به هر نحوی که امام را شناخت، به همان نحو امام را خواهد دید**

شما به هر نحوی که امام را شناختید، به همان نحو امام را می بینید.

مثلاً شما یک فیلسوف یا یک فیزیک دان هستید، بچه چهار، پنج ساله شما چه شناختی نسبت به شما دارد؟! یک جسمی که در کنارش هست که بازی می کند و تن صدای خاصی دارد و... او در کنار شماست اما از یافتن و دیدن حقیقت شما در مرتبه علمتان کور است و به حقیقت

<sup>۱</sup> حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو عَلِيٍّ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ سَمِعْتُ مُحَمَّدَ بْنَ عُثْمَانَ الْعَمَرِيَّ قَدَسَ اللَّهُ رُوحَهُ يَقُولُ سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ سَمِعْتُ أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَ وَأَنَا عِنْدَهُ عَنِ الْخَبْرِ الَّذِي رَوَى عَنْ أَبِيهِ عَ أَنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حُجَّةٍ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَأَنَّ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً فَقَالَ عَ إِنَّ هَذَا حَقٌّ كَمَا أَنَّ النَّهَارَ حَقٌّ فِقَبِيلَ لَهُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَمَنْ الْحُجَّةُ وَ الْإِمَامُ بَعْدَكَ فَقَالَ ابْنِي مُحَمَّدٌ هُوَ الْإِمَامُ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْهُ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً أَمَا إِنَّ لَهُ غَنِيَّةً يَحَازُ فِيهَا الْجَاهِلُونَ وَ يَهْلِكُ فِيهَا الْمُبْطِلُونَ وَ يَكْتُوبُ فِيهَا الْوَقَّاتُونَ ثُمَّ يَخْرُجُ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْأَعْلَامِ الْبَيْضِ تَخْفِقُ فَوْقَ رَأْسِهِ بِجَنَفِ الْكُوفَةِ. (كمال الدين و تمام النعمة، ج ۲، ص: ۴۰۹)

<sup>۲</sup> سورة مباركة اسراء (۱۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۷۲.



شما نرسیده است.

ما نیز همین گونه هستیم، یعنی به میزانی که یافتیم به امام می‌رسیم و نه بیشتر. امام که صرفاً یک جسدی نیست که مثلاً یکسری کارهایی را هم انجام دهد، خوش اخلاق باشد، انفاق کند و... این موارد را حاتم طایی هم داشته است! گرچه در تک تک خصلت‌ها هیچ احدی به امام نمی‌رسد. اما خصلت‌ها متناهی است و محدودیت دارد، و محدودیت افعال بیشتر است. هرکسی که با رفتار و صفات امام تقریباً مرتبط بود، یک شناختی نسبت به امام برایش حاصل خواهد شد، در اینکه امام چه می‌کند؟! و چگونه انسانی است؟! و این، انسان را از مرگ جاهلی بیرون نمی‌برد؛ کما اینکه دشمنان ائمه علیهم‌السلام آن‌ها را به صفات برتر، کمالات عالی، به محاسن اخلاق، به رفتارهای بهینه و به اخلاق متعالی می‌شناختند و کسی شک نداشت.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: تمام کسانی که حق مرا ضایع کردند، و بلکه عموم مردم، در من شک نداشتند.

«مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ»<sup>۲</sup>

می‌دانستند که من قابل قیاس با مقدس‌ترین‌ها در ذهنشان نیستم. اصلاً خلیجان نمی‌کرد که آیا علی علیه‌السلام با خلیفه اول در یک سطح است یا نه؟! اصلاً چنین خطوری در ذهن هیچ کسی نمی‌آمد! مَتَى اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ چه وقتی شک عارض می‌شد در مورد من، مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ نسبت به خلیفه اول که با سلام و صلوات از آن یاد می‌کردند؟! این را باید مراقب باشیم که:

**اولاً آن معرفت، چه معرفتی است که انسان را از مرگ جاهلی بیرون می‌برد؟**

**ثانیاً مرتبه‌اش چه مرتبه‌ای است.** تا در نتیجه انسان خودش را اصلاح کند؛ یعنی معرفت خودش را به حد نساب و به حداقل مطلوب برساند؛ و بلکه دیدش پایین نباشد و معرفتش را به حداکثر مطلوب برساند.

چه چیز من و شما از سلمان کمتر است که جایگاه امام را درک نکنیم؟! آیا خداوند چیزی را به ما کمتر داده است؟! یا به سلمان مراتبی داده که به ما نداده است؟! یک تفاوت بین ما و سلمان وجود دارد و آن اینکه: او هم و غم اصلی‌اش رسیدن به حقیقت بوده ولی هم و غم اصلی ما زندگی روزمره است! اگر هم داریم، اولویت سوم و چهارم و دهم ما است!

محال است که کسی بخواهد و نرسد. ما به همان چیزی که می‌خواهیم شاید برسیم، آن هم به بعضی از آن نه به همه‌اش؛ ولی سلمان به همه آنچه می‌خواست و ما فوق آن رسید.

### کسی که هم و غم او امور معنوی باشد، به همه آنچه می‌خواهد می‌رسد و بلکه بالاتر

کسی که هم و غم او امور معنوی باشد، چون مانعی وجود ندارد، به همه آنچه می‌خواهد می‌رسد و بلکه به فوق آن می‌رسد؛ ولی آن کسی که هم و غم او امور مادی است - خواه پول باشد یا مدرّس تفسیر شدن، یا استاد حوزه شدن، یا کشف چیزی از متون قرآن و روایت، که همه این‌ها دنیاست - نه به همه همش، بلکه ممکن است به بعضی از همش برسد.

مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ<sup>۳</sup>

دو تا قید زده؛ کسی که عاجله - یعنی چیزهای زودگذر قبل از مرگ - را بخواهد ما به او می‌دهیم؛ منتها به همه کس نمی‌دهیم و به آن کسی هم که می‌دهیم، همه آنچه را که می‌خواست، نمی‌دهیم. به هر کس که بخواهیم، که این خواست هم بر اساس مشیت است، نه به همه. هزاران نفر دنبال این هستند که مدرّس قابل بشوند، حالا چه فیزیک و شیمی باشد یا فقه و فلسفه؛ از هر هزار نفر که این دغدغه را دارند، شاید ده نفر یا پنج نفر و یا دو نفر اگر به خواسته خود برسند. هزاران نفر هستند که می‌خواهند سرمایه‌دار بشوند، اصلاً چه کسی است که نخواهد سرمایه‌دار و مشهور شود؟! همه شهرت و ثروت و قدرت و مقام را می‌خواهند!

حالا شهرت و ثروت و قدرت و مقام هر کسی به حسب خودش است؛ مثلاً کسی که در رشته فوتبال بازی می‌کند، دوست دارد در فوتبال

<sup>۲</sup> ... فَيَأْتِيهِ وَ لَيْسُ بِشَيْءٍ مِمَّنْ اعْتَرَضَ الرَّيْبُ فِيَّ مَعَ الْأَوَّلِ مِنْهُمْ حَتَّى صِرْتُ أَقْرَبَ إِلَى هَذِهِ النَّظَائِرِ... (نهج البلاغه (للصّبحي صالح)، ص: ۴۹، خطبه ۳)

<sup>۳</sup> سورة مبارکه اسراء (۱۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۸.

نفر اول باشد، نه در والیبال!

بنابراین همه می خواهند، کیست که نخواهد! ولی مگر چند نفر سرمایه دار آنچنانی یا دانشمند آنچنانی می شوند؟!  
**عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ**، آن مقداری را که بخواهیم، آن هم **لِمَنْ نُرِيدُ** به هر کسی که بخواهیم؛ نه همگان که می خواهند به آن ها می رسد، و نه همه آنچه را که می خواهند به آن هایی که خواسته ایم می رسد. ضمناً آن کسی که در اینجا آنچه را می خواست گرفت، ولی چون در آنجا چیزی را نمی خواست، لذا در آنجا محروم است.

**ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلَهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا** °

البته همه این ها بر اساس حکمت بالغه الهی است. عالم، عالم کاملاً منظمی است؛ آن هم یک نظم محیرالعقول!  
 و اما کسی که:

**وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا** ٦

ولی آن کس که امور معنوی طلب کرد - امور معنوی نه مانع دارد و نه محدودیت - هر آنچه بخواهد می دهیم، بلکه بالاتر و بیشتر: **وَمَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا** ٧ بیش از آنچه که خواسته اضافه می کنیم. این مضمون در آیات فراوانی وجود دارد.  
 بالاخره کسی که سلمان شد، هم اصلی اش این بود که به حق واصل شود که البته رسید؛ و کسی که به دنبال چیزهای مادی و دنیوی بود، شاید به بعضی هایش برسد.

بنابراین بنده و شما و هر کس دیگری که به هر جا می خواهد برسد، دست خودش است؛ و وقت آن الان است. ما صبح تا شب حرف هایی می شنویم و می زنیم که هیچ ارزشی ندارد! فلان سیاست مدار چه گفت و فلان آقا چه جوابش را داد و...؛ عمر خودمان را صرف شهوت و غضب دیگران می کنیم! منشأ افعال و رفتارهای نوع سیاست مداران، چه داخلی - البته نه همه آن ها - و چه خارجی، قوه شهوت و غضب آنها است. بعد ما عمران را صرف می کنیم تا ببینیم که شهوت و غضب دیگران چه می کند. این کار یک بدبختی عظمی و اخسر است!  
 آن قدر حرف های نسنجیده و به درد نخور شنیدیم که مذاق ما در گفتگوها تغییر کرده است! انسان به هر چیزی که خودش را صرف کند، به همان چیز گرایش و علاقه پیدا خواهد کرد. در این فرصت ها باید یک مقداری به خودمان تلنگر بزنیم که چه می کنیم؟! کجا می رویم؟! چه باید بشنویم؟! چه باید عمل کنیم!؟

به میزانی که امام خودمان را بشناسیم، آنجا امام خودمان را ملاقات می کنیم، و الا فلا.

### توضیحی راجع به حدیث قرب نوافل

در جلسه قبل به حدیث قرب نوافل اشاره ای کردیم: «**كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا**»<sup>٨</sup> من گوشش می شوم که با آن می شنود، من چشمش می شوم که با آن می بیند، من دست و پایش می شوم که با آن حرکت می کند و می گیرد. یعنی من، خدا، حق، تمام مجاری فهم و مجاری عمل این بنده خودم را پر می کنم؛ یعنی دیگر نه خطای ادراکی خواهد داشت و نه خطای عملی؛ این فرد می شود معصوم. منتها آن مقام عصمت خاص - که عصمت کبری است - جای خودش را دارد. این روایت اختصاص به معصومین ندارد. کسی که در مسیر قرب باشد، این مقصد را دارد که با قرب نوافل به مرتبه ای از قرب برسد که خداوند بشود گوش و چشمش؛ و وقتی قرار باشد خداوند بشنود و ببیند، دیگر خطا معنا ندارد. خدا شنید که دیگر خطا ندارد. این می شود عصمت.

اما اینکه کسی که او بشود گوش خداوند، این دو چقدر باهم فاصله دارند؛ یعنی حق با گوش او می شنود. اینکه کسی اذن الله بشود،

° سورة مباركة اسراء (۱۷)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۸.

٦ سورة مباركة اسراء (۱۷)؛ آیه کریمه ۱۹.

٧ سورة مباركة شوری (۴۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۲۳.

٨ وَقَالَ ص إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لَا يَزَالُ عِبْدِي يَقْتَرِبُ إِلَيَّ بِالتَّوَابِلِ مُخْلِصًا لِي حَتَّى أَجِبَهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ كُنْتُ سَمِعُهُ الَّذِي يَسْمَعُ بِهِ وَبَصَرُهُ الَّذِي يُبْصِرُ بِهِ وَيَدُهُ الَّتِي يَبْطِشُ بِهَا إِنْ سَأَلَنِي أَعْطَيْتُهُ وَ إِنْ اسْتَعَاذَنِي أَعَذْتُهُ. (إرشاد القلوب إلى الصواب (للدبلمی)، ج ۱، ص: ۹۱)

عین الله بشود، یا فرمود: «أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ»؛ «عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَأُذُنُهُ السَّامِعَةُ»<sup>۱۰</sup> اگر بخواهیم از ادبیات که مثلاً او چشم خداست بگذریم، واقعیت این عبارات چیست؟! مگر معنا دارد خداوند به واسطه کسی بشنود و ببیند؟! آن قدر مرتبه اش بلند است که جزو متشابهات است. کسی که این مرتبه از فهم را پیدا کند که بفهمد اذن خدا شدن، عین خدا شدن، ید خدا شدن یعنی چه، مقداری به عصمت ائمه علیهم السلام نزدیک شده است. و تلاش در این جهت دست خود ما است؛ هم مرکب دست خودمان است و هم مقدار حرکت و هم مقصد؛ و هیچ کسی برای ما هیچ کاری نخواهد کرد!

طیب عشق مسیحادم است و مشفق لیک  
چو درد در تو نبیند که را دوا بکنند<sup>۱۱</sup>  
ان شاء الله همه ما درد فهم و درد حق را داشته باشیم.

### آثار انسان کامل در عالم هستی

آن مطلبی که از سؤال دوستان ماند، انسان کامل ختمی به مرتبه ای می رسد که روح هستی می شود. اگر روح هستی شد و عالم بدن او شد، حدود ده اثر دارد که یکی از آثارش این است که همه مطیعش می شوند، حتی دشمنانش. به اراده اوست که خنجر سرش را می برد؛ یعنی خنجر مطیع اوست؛ به اراده خودش، دشمن سرش را می برد. حالا با این دید که اراده اش اراده حق شده است، «رِضًا بِقَضَائِكَ»<sup>۱۲</sup> را ببینید که حضرت چه می فرمایند.

این ها یک توضیحات فنی هم دارد که انسان کامل در چه مرتبه ای این سریان در هستی را پیدا می کند. چون این مرتبه را حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام نیز حائز شدند و یکی از معانی خلیل الله این است که در کل هستی تخیل دارد. منتها آن بحث ها جای خود را دارند، چون خود حضرت ابراهیم علیه السلام حسنه ای از حسنات محمد صلی الله علیه و آله و سلم و آل محمد علیهم السلام هستند.

آن وقت تمام کارهای موجودات، خبر از ولایت آن فرد می دهد. اینکه شما دستتان را تکان می دهید، نشان می دهد که روح در بدن شما سریان دارد. تمام افعال و کارهای شما حاکی از این است که ما دارای روح هستیم. تمام کارهای موجودات در هستی نیز نشان از یک واسطه ای از افاضه وجود دارد. لذا اگر شما به این مطلب توجه کنید، می یابید که همه عالم، رنگ و بوی آن فرد را دارد و با او مرتبط است تکویناً.

به تجارب خودمان هم که مراجعه کنیم می یابیم که هر کس در هر جا و در هر حال اگر با توجه بگویید یا صاحب الزمان، احساس می کند که امام زمان علیه السلام در برش است؛ و این یک حالت تلقینی و وهمی و خیالی نیست، واقعاً به وجدان باطنی می یابد. ممکن است کسی آن قدر قرب و جودی بیابد، که این یافتنش از یافتن با دوتا چشم نزدیک تر و شدیدتر باشد.

### در معنای «شهداء دار الفناء»

«وَشُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ»<sup>۱۳</sup>

شما اهل بیت علیهم السلام شهدای دار فناء هستید، یعنی در تمام هستی حضور دارید؛ آیا در غیر حضور می تواند شاهد باشد؟! شاهد یعنی در تمام جاها - در خلوت و در جلوت - حضور دارد. و توجه به این نکته چقدر اثر معنوی و تربیتی فوق العاده ای دارد. همین الان، در همین خلوت و در همین لحظه، امام من در کنار من حضور دارند. و هر چه توجه بیشتر باشد، حضور را بیستر درک می کند.

<sup>۹</sup> مُحَمَّدٌ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي نَصْرِ عَنْ حَسَّانِ الْجَمَّالِ قَالَ حَدَّثَنِي هَاشِمُ بْنُ أَبِي عُمَارَةَ الْجَنْبِيُّ قَالَ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ع يَقُولُ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَأَنَا يَدُ اللَّهِ وَأَنَا جَنْبُ اللَّهِ - وَأَنَا بَابُ اللَّهِ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص: ۱۴۵)

<sup>۱۰</sup> قَالَ سَلِيمٌ ثُمَّ سَأَلْتُ الْمِقْدَادَ فَقُلْتُ حَدَّثَنِي رَجِمَكَ اللَّهُ بِأَفْضَلِ مَا سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص يَقُولُ... عَلِيٌّ دِيَانُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ الشَّاهِدُ عَلَيْهَا وَ الْمُتَوَلَّى لِحَسَابِهَا وَ هُوَ صَاحِبُ السَّنَامِ الْأَعْظَمِ وَ طَرِيقُ الْحَقِّ الْأَبْهَجِ [وَ السَّبِيلُ وَ صِرَاطُ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمِ بِهِ يُهْتَدَى بَعْدِي مِنَ الضَّلَالَةِ وَ يُبْصَرُ بِهِ مِنَ الْعَمَى بِهِ يَنْجُو النَّاجُونَ وَ يُجَارُ مِنَ الْمَوْتِ وَ يُؤْمَرُ مِنَ الْحَوْفِ وَ يُمْنَى بِهِ السَّبَاتُ وَ يُدْفَعُ الضَّيْمُ وَ يُنْزَلُ الرَّحْمَةُ وَ هُوَ عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ وَ أُذُنُهُ السَّامِعَةُ وَ لِسَانُهُ النَّاطِقُ فِي خَلْقِهِ وَ يَدُهُ الْمَبْسُوطَةُ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّحْمَةِ وَ وَجْهُهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ جَنْبُهُ الظَّاهِرُ الْيَمِينِ وَ حَبْلُهُ الْقَوِيُّ الْمَتِينُ وَ عُرْوَتُهُ الْوُثْقَى الَّتِي لَا انْفِصَامَ لَهَا وَ بَابُهُ الَّذِي يُؤْتَى مِنْهُ وَ بَيْتُهُ الَّذِي مَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَ عَلَمُهُ عَلَى الصِّرَاطِ فِي بَعْتِهِ مَنْ عَرَفَهُ نَجَا إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ هَوَى إِلَى النَّارِ. (كتاب سليم بن قيس الهلالي، ج ۲، ص: ۸۵۹)

<sup>۱۱</sup> غزليات حافظ شیرازی، غزل شماره ۱۸۷.

<sup>۱۲</sup> مقتل الحسين مرقم، ص ۳۵۷.

<sup>۱۳</sup> کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۵۴۶؛ زیارت جامعه کبیره.

در مورد خداوند نیز همین طور است؛ الان ما چقدر توجه داریم که خداوند با ما است؟! خداوندی که قرب و یدوی دارد.

وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ<sup>۱۴</sup>

اگر کسی به این مسأله توجه کند - توجه به حضور و قرب حق، حضور و قرب امام - چقدر اثرگذار است و کمکش می‌کند. این است که وقتی سلام می‌کنید، سلام شما بی‌جواب نیست؛ سلامی حی و حاضر و زنده که جواب آن همانجا است؛ و اگر کسی باشد که بشنود می‌شنود. این یک چیز استثنایی برای جناب سید ابراهیم معجب است! این طور نیست که اگر شما به علی بن موسی الرضا علیه السلام سلام کردید، به شما جواب ندهند!

در بحث روایت زیارت جامعه کبیره بودیم که فرمود «اجسادکم فی الاجساد»، جسد شما در اجساد است.

عمیق‌ترین روایات در متون زیارت و دعا است، بعد احادیث دیگر؛ عمیق‌ترین ساحت‌های خداشناسی در دعاها و عمیق‌ترین ساحت‌های امام شناسی در زیارات وجود دارد. و البته همه آن‌ها یک سطح فهم که ندارند؛ ظواهر آن‌ها هم بطن دارد تا چه رسد به بواطنش!

### در معنای «ذکر کم فی الذاکرین»

مثل «ذکر کم فی الذاکرین» که نزدیک به ده تا تفسیر دارد. مثلاً ذکر شما در بین لسان همه ذاکرین هست. یا مثلاً یاد شما در بین یادها و دیگر، مرتبه‌ای دیگر دارد. یا ذکر کردن شما حق را در بین سایر ذاکرین که حق را ذکر می‌کنند، چه مرتبه‌ای اعلی و اشرفی را دارد. یا اینکه حق شما را ذکر می‌کند در بین سایر کسانی که حق آن‌ها را ذکر می‌نماید، تفاوت بسیاری دارد. البته هر کدام از اینها توضیحاتی دارد.

### در معنای «قبور کم فی القبور»

اما سؤالی که در اینجا ماند اینک: «قبور کم فی القبور» به چه معنا است؟!

یک معنای ظاهری آن این است که قبور شما در بین قبور دارای آثار ویژه‌ای است، آن قدر آثار دارد که اثرهای احکامی را برداشته است! بعضی از آثار احکامی قبرستان این است که درنگ در قبرستان بعد از غروب کراهت دارد، نماز خواندن در قبرستان کراهت دارد. اما این کراهت از حرم امام - که قبرستان است - برداشته شده است. آنجا به واسطه اختلاف و رفت و آمد ملائک، محل بدن و خاک متصل به آن بدن، آثار خاص تکوینی و فقهی می‌یابد.

البته معانی دیگری نیز دارد. قبر در اصطلاح دقیق به معنای آن حفره در خاک نیست؛ البته منافاتی ندارد که این هم باشد، چون قبر مراتبی دارد. قبر جسد ما همان حفره در زمین است. اما قبر نفس ما همان جایی است که نفس ما به آنجا تعلق دارد. الان در همین عالم، قبر نفس ما همین جسم ما است. ولی وقتی نفس از این جسم فارغ شد، قبر واقعی همان جایی می‌شود که نفس به آن تعلق گرفته است. به این معنا ضیق قبر و تنگنای قبر داریم. به این معنا می‌آیند سراغ آدم در قبر و قبرش یا حفره‌ای از آتش می‌شود و یا روضه‌ای از بهشت.

اگر کافر مرده‌ای را بگذارید در آب، آیا آب گرم می‌شود؟! قبر ظاهری باید آتشش هم ظاهری باشد. در حالی که چنین چیزی را نمی‌یابیم. آن قبر حقیقی با قبر ظاهری ارتباطی دارد؛ منتها این ارتباط به چه صورت است؟! و اصلاً چرا ارتباط دارد؟! و تا کجا نفس با بدن ارتباط دارد؟! آیا تا زمانی که بپوسد؟! این‌ها بحث‌های دقیقی دارد که فعلاً محل بحث ما نیست.

غرض اینکه قبر اصلی جایی است که نفس به آن تعلق دارد، نه آنجایی که جسد در آنجا قرار می‌گیرد. قبر نفس ما مرتبه‌ای است از مراتب عالم برزخ؛ «قبور کم فی القبور» یعنی تمام عالم برزخ و مثال ترشحات و تشعشحات و اشعه شما اهل بیت علیهم السلام است، و شما در همه نظام برزخ تخلل و سریان دارید. و این همان مرتبه بلندی است که در تمام هستی سریان دارد و همه او را می‌شناسند و همه مطیع او هستند و همه از او بهره گرفته‌اند و همه به او نزدیک‌اند. این یک جواب اجمالی بود که برای اینکه سؤال بی‌پاسخ نماند، اشاره‌ای کردیم.

### اشاره به ابیاتی از شعر فرزدق

شعر فرزدق را وعده دادیم که بخوانیم. فرزدق شاعری است که سابقه خوبی ندارد. کسی است که امام حسین علیه السلام را یاری نکرد. حضرت به سمت کوفه می‌آمدند که فرزدق داشت از کوفه بیرون می‌آمد. در منزلگاهی بنام منزل زباله حضرت به فرزدق رسیدند. او هم دید که حضرت دارند

<sup>۱۴</sup> سورة مبارکه ق (۵۰)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۶.

به سمت کوفه می روند.

حضرت پرسیدند: پشت سرت چه خبر؟ گفت: راست بگویم؟ فرمودند بله راست بگو. گفت: «قلوب الناس معك وسيوفهم مع بني امية و القضاء ينزل من السماء، والله يفعل ما يشاء»، قلوبشان با تو است؛ دوست دارند که تو بیایی و حاکم شوی نه این زیاد؛ اما سیوفشان با بنی امیه است. فقط دوست دارند. قضا هم فقط دست خداست و هر چه بخواهد می شود. حضرت فرمودند: «صَدَقْتَ». همین جا فرزدق خبر دیگری هم داد به حضرت و گفت: شما چرا به کوفه می روید؟ شما که می دانید و مرا هم تصدیق می کنید. کوفیان هم که پسر عمویان را کشتند. (ظاهرا خبر شهادت مسلم را ایشان به حضرت داد.) بعد حضرت فرمودند: «فَاسْتَعْبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَأَكْبَارِهِمْ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَ رِيحَانِهِ وَ جَنَّتِهِ وَ رِضْوَانِهِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَ بَقِيَ مَا عَلَيْنَا»؛ آنچه بر عهده اش بود انجام داد و مانده است که ما آنچه که بر عهده داریم را انجام دهیم. بعد حضرت در آنجا مفصل گریه کردند.<sup>۱۵</sup>

فرزدق حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را هم دیده است و در زمان آن حضرت هم شاعر خوبی بوده با اینکه نوجوان بوده است. حضرت به او فرمودند بیا به جای شعر، قرآن بخوان. فرزدق می گوید: من وزنه سنگینی به پایم آویزان کرده بودم که به سختی راه می رفتم. به زور از خانه بیرون می رفتم و این وزنه را باز نکردم تا تمام قرآن را حفظ کردم. نفوذ امیر المؤمنین در این شخص هم عجیب است. از طرفی مدت ها از هشام حقوق می گرفته - سالی هزار دینار؛ که حدوداً ماهی چهل سکه بهار آزادی می شود. واقعا نافذ بودند. به اعتقاد بنده این جریان امام سجاد علیه السلام و هشام هم پیش آمدنش و هم به زبان این فرد جاری شدنش و هم معارفی که گفته است همه غیر عادی است. حضرت زین العابدین علیه السلام هیبت الهی دارند اما در آن ازدحام، مردم به صورت غیر عادی برای ایشان جاده باز کردند. در حالی که هشام و مأمورین اطرافش نتوانستند راه باز کنند و اصلاً خسته شدند و برگشتند. این واقعه در زمانی است که امامت در غایت ضعف است. هر چه شیعه بود یا کشته شدند و یا شیعیان ضعیف الایمان از مراسمشان برگشتند و یا در کتمان بودند؛ بطوری که ۱۰-۱۵ شیعه ناب پیدا نمی شدند.

فضای خفقان شدید و لعن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام حاکم بود. بگونه ای که اگر کسی اسمش علی بود پدرش را نفرین می کرد! جمعه به جمعه و خطبه به خطبه لعن امیرالمؤمنین علیه السلام می کردند. یکی از افراد بنی امیه خطبه می خواند و یادش رفت که در میان خطبه لعن کند. وقتی از منبر پایین آمد گفت: ای وای! من علی را لعن نکردم. گفت: به کفاره این گناه، من هزار بار در اینجا علی را لعن می کنم. بطوری که نام آن مسجد را دار اللعن گذاشتند.

اصل به زبان آمدن فرزدق و بیان این معارف توسط او، که بنده بعد می دانم از خودش بوده باشد؛ این از سنخ همان مطالبی است که حسان گفت و حضرت فرمودند روح القدس به مدد تو آمد و این معارف از خودت نبود.<sup>۱۶</sup> در آن صحنه شجاعت فرزدق هم عجیب است. کسی جرأت نداشت در برابر خلیفه حرف بزند.

هشام برای تحقیر گفت که او را نمی شناسم. در اینجا فرزدق گفت: اما من او را می شناسم؛ و شروع کرد به خواندن این اشعار:

عِنْدِي بَيَانٌ إِذَا طَلَبُهُ قَدِمُوا	يَا سَائِلِي أَيْنَ حَلَّ الْجُودِ وَالْكَرَمِ
وَ النَّبِيْتُ يَعْرِفُهُ وَالْحِلُّ وَالْحَرَمُ	هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ
هَذَا النَّبِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ	هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ
صَلَّى عَلَيْهِ إِلَهِي مَا جَرَى الْقَلَمُ	هَذَا الَّذِي أَحْمَدُ الْمُخْتَارُ وَالِدُهُ
لَحَرَ يَأْتِيهِ مِنْهُ مَا وَطِئَ الْقَدَمُ	لَوْ يَعْلَمُ الرُّكْنُ مَنْ قَدْ جَاءَ يَلْتَمُهُ
أَمَسَتْ بِنُورِ هُدَاةِ تَهْتَدِي الْأَمَمُ	هَذَا عَلِيٌّ رَسُولُ اللَّهِ وَالِدُهُ
وَ الْمَقْتُولُ حَمْرَةٌ لَيْتَ حُبُّهُ قَسَمُ	هَذَا الَّذِي عَمَّهُ الطَّيَّارُ جَعْفَرُ

<sup>۱۵</sup> وقعة الطف، ص: ۱۵۸ و اللهوف على قتلى الطفوف، ترجمه فهري، النص، ص: ۷۴

<sup>۱۶</sup> عَنِ الْكُمَيْتِ بْنِ زَيْدِ الْأَسَدِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فَقَالَ وَاللَّهِ يَا كُمَيْتُ لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ مِنْهُ وَ لَكِنَّ لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِحَسَانِ بْنِ ثَابِتٍ لَنْ يَزَالَ مَعَكَ رُوحُ الْقُدُسِ مَا ذَبَبْتَ عَنَّا.. الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص: ۱۰۲



هَذَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسْوَانِ فَاطِمَةَ  
 إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا  
 يَكَادُ يُمَسِّكُهُ عِرْفَانٌ رَاحَتِهِ  
 وَ لَيْسَ قَوْلُكَ مِنْ هَذَا بِضَائِرِهِ  
 يَنْمِي إِلَى ذِرْوَةِ الْعِزِّ الَّتِي قَصُرَتْ  
 يُغْضِي حَيَاءً وَ يُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ  
 يَنْجَابُ نُورَ الدُّجَى عَنْ نُورِ غُرَّتِهِ  
 بِكَفِّهِ حَيْرَانٌ رِيحُهُ عَبَقٌ  
 مَا قَالَ لَا قَطُّ إِلَّا فِي تَشْهُدِهِ  
 مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ تَبَعْتُهُ  
 حَمَالٌ أَثْقَالِ أَقْوَامٍ إِذَا قَدَحُوا  
 إِنْ قَالَ قَالَ بِمَا يَهْوَى جَمِيعُهُمْ  
 هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ إِنْ كُنْتَ جَاهِلَهُ  
 اللَّهُ فَضَلَّهُ قَدَمًا وَ شَرَفَهُ  
 مَنْ جَدُّهُ دَانَ فَضْلُ الْأَنْبِيَاءِ لَهُ  
 عَمَّ الْبَرِيَّةَ بِالْإِحْسَانِ وَ انْقَشَعَتْ  
 كِلْتَا يَدَيْهِ غِيَاثٌ عَمَّ نَفْعُهُمَا  
 سَهْلُ الْخَلِيقَةِ لَا تُخْشَى بَوَادِرُهُ  
 لَا يُخْلِفُ الْوَعْدَ مَيْمُونًا نَقِيبَتُهُ  
 مِنْ مَعْشَرِ حُبُّهُمْ دِينَ وَ بُغْضُهُمْ  
 يُسْتَدْفَعُ السُّوءَ وَ الْبُلُوَى بِحُبِّهِمْ

وَ ابْنُ الْوَصِيِّ الَّذِي فِي سَنَفِهِ نَقَمٌ  
 إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ  
 زُكْنُ الْحَطِيمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ  
 الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرَتْ وَ الْعَجَمُ  
 عَنْ تَيْلِهَا عَرَبُ الْإِسْلَامِ وَ الْعَجَمُ  
 فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَتَسَمُّ  
 كَالشَّمْسِ يَنْجَابُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلْمُ  
 مِنْ كَفِّ أَرْوَاحِ فِي عِرْنِينِهِ شَمَمٌ  
 لَوْ لَا الشَّهْدُ كَانَتْ لِأَوْهٍ نَعَمٌ  
 طَابَتْ عَنَاصِرُهُ وَ الْخَيْمِ وَ الشِّيمِ  
 حُلُوُ الشَّمَانِلِ تَحْلُو عِنْدَهُ نَعَمٌ  
 وَ إِنْ تَكَلَّمَ يَوْمًا رَأَتْهُ الْكَلِمُ  
 بِجَدِّهِ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ قَدْ خُتِمُوا  
 جَرَى بِذَلِكَ لَهُ فِي لَوْحِهِ الْقَلَمُ  
 وَ فَضْلَ أُمَّتِهِ دَانَتْ لَهُ الْأَمَمُ  
 عَنْهَا الْعِمَايَةُ وَ الْإِنْمَلَأَى وَ الظُّلْمُ  
 تَسْتَوَكْفَانِ وَ لَا يَعْرُوهُمَا عَدَمٌ  
 يَزِيئُهُ خَصْلَتَانِ الْحِلْمِ وَ الْكَرَمُ  
 رَحْبُ الْفِنَاءِ أَرِيْبٌ حِينَ يُعْتَرَمُ  
 كُفْرٌ وَ قُرْبُهُمْ مَنْجَى وَ مُعْتَصَمٌ  
 وَ يُسْتَرَادُّ بِهِ الْإِحْسَانُ وَ النَّعَمُ<sup>۱۷</sup>

این کسی است که سرزمین بطحاء<sup>۱۸</sup> جای پایش را می شناسد و خانه کعبه و بیرون حرم و حرم می شناسندش.

این فرزند بهترین بندگان خداست. این پرهیزگار است، این گزیده است، این پاکیزه خصال است و این ستیغ بلند هدایت است.

اگر ندانی که این مرد کیست، اکنون بدان که او فرزند فاطمه علیها السلام است و کسی است که با رسالت نیای او سلسله پیامبران خداوند به پایان

رسیده است.

سخن تو که می پرسی: این مرد کیست؟ او را زبانی نرساند زیرا آن کس را که تو نمی شناسی هم عرب شناسد و هم عجم.

دستان او باران رحمت پروردگار است. بارانی که سودش همه را رسد. همگان از دستان او بخشش خواهند و هرگز نیستی و ناداری بر آنها

چیره نگردد.

نرمخوی مردی است، آن سان که خشم او کس را ترساند و او به زیور دو خصلت آراسته است: نیکخویی و نیک طبعی.

چون مردمی به رنج و مصیبت گرفتار آیند، او بار رنج و مصیبت آنان بردوش کشد. «آری» گفتن را شیرین ترین کلام داند، که خود خوبی

شیرین دارد.

<sup>۱۷</sup> ابن شهر آشوب در کتاب مناقب تمام شعر را ذکر نموده است؛ رجوع شود به: مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ص: ۱۶۹.

<sup>۱۸</sup> بطحاء، زمین ریگزار اطراف مکه را می گویند. یعنی تمام نظام اطراف مکه، تمام شن زارها و ریگها او را می شناسند.

جز به هنگام تشهد «نه» بر زبان نیاورد. و اگر برای تشهد نبود، همواره به جای «نه» می گفت: «آری». اینقدر کریم است که اصلاً «لا» در زبانش نیست مگر در تشهد نماز.

همگان را مشمول احسان خود ساخته است و ظلمت فقر و بینوایی از برق احسان او رخت بر بسته. چون قریشیان بینندش، سخنورشان گوید: کرم و جوانمردی به کرم و جوانمردی این مرد منتهی شود و از آن در نخواهد گذشت. او به آزر دیده برهم نهد و دیگران را از هیبت و شکوه او یارای نگریستن در او نیست و آنجا که اوست کسی لب به سخن نگشاید، مگر آنگاه که بر لب او تبسمی نقش بندد. در دستش عصایی است از خیزران که رایحه ای خوش از آن برمد، از دست کسی که شگفتی افزاست، چهره زیبا و بینی خوش تراش و متناسبش.

چون برای استلام حجر الاسود آید، رکن<sup>۱۹</sup> حطیم خواهد که دست او بگیرد و رها نکند، که می داند آن دست، دست چه کسی است.<sup>۲۰</sup> خداوند از روز ازل شریف و بزرگوارش آفریده و قلم قدرت بر لوح چنین روان گشته است. کدام يك از آفریدگان است که از خوان بی دریغ نعمت نیاکانش برخوردار نشده باشد؟ هرکه خدا را سپاس گوید، باید که پدران این مرد را سپاس گوید. زیرا آن دین که همگان بدان رسیده اند از خاندان ایشان برآمده است. او را به قله رفیع دین انتساب است، جایی که نه دست کس بدان تواند رسید و نه پای کس. این مرد همان است که پیامبران فضیلت جدش را معترفند و دیگر امتهای به فضیلت امت او مقرند. شاخه ای بر رسته از درخت رسالت است. نژاده مردی است خوش خوی و پاک سیرت. پرده ظلمت از فروغ پیشانی او بشکافد، آن سان که خورشید با فروغ خود تاریکی را بزاید. او از خاندانی است که دوستیشان دین است و دشمنی با آنان کفر و تقرب به آنان رهایی است و پناهگاه است. پس از یاد خدا یاد آنان بر هر چیز مقدم است، خواه در آغاز سخن یا در پایان سخن. اگر پرهیزگاران را شمار کنند، ایشان پیشوایانشان باشند و اگر کسی پرسد که بهترین مردم روی زمین چه کسانیاند؟ پاسخ شنود که ایشان چون دست سخا گشایند، هیچ بخشنده ای را با ایشان یارای همسری نیست. و چون سخن از بزرگواری و کرم در میان آید، کس به پایه آنها نرسد.

به هنگام خشکسالی باران رحمتند و در عرصه پیکار هژبران دمان. تنگدستی سبب نقصان در بخشندگیشان نشود. آری، همواره بخشنده اند، خواه توانگر باشند و خواه تنگدست. به پایمردی دوستی ایشان هر شری و هر مصیبتی از میان برود و نعمت و احسان فزونی گیرد. فرزاد این ابیات را که گفت، هشام بن عبد الملک با ناراحتی به او گفت: «أَلَا قُلْتُ فِينَا مِثْلَهَا»؛ چرا تاکنون برای ما از این سخنان نگفته بودی و اینچنین شعر نمی سرودی؟ خداوند فرزاد را در این صحنه شیر کرده؛ خدا بخواهد دل فرد را محکم می کند. وَ رَبُّنَا عَلَي قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا فَقَالُوا رَبُّنَا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَنْ نَدْعُو مِنْ دُونِهِ إِلَهًا لَقَدْ قُلْنَا إِذَا شَطَطًا<sup>۲۱</sup>

- و دلهایشان را محکم ساختیم در آن موقع که قیام کردند و گفتند: «پروردگار ما، پروردگار آسمانها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نمی خوانیم؛ که اگر چنین کنیم، سخنی بگزارفته ایم».

تا هشام این حرف را زد گفت: تو یک جدی مثل جد او، پدری مثل پدر او و مادری مثل مادر او به من بده تا برای تو هم بگویم؛ «هَاتِ جَدًّا كَجَدِّهِ وَ أَبَا كَأَبِيهِ وَ أُمَّا كَأُمِّي حَتَّى أَقُولَ فِينَكُمْ مِثْلَهَا».

حالا این صحنه کجاست؟ در جمع حاجیان. از طرفی ایشان یک آدم شناخته شده ای هم بود، لذا در یک منطقه ای دور از مکه او را حبس

<sup>۱۹</sup> رکن، قسمتی از خانه کعبه است که سنگ حجر در آن است.

<sup>۲۰</sup> اینها معارف است؛ ادبیات نیست. از شدت شناختی که نسبت به اینها دارد می خواهد ایشان را بگیرد و رها نکند.

<sup>۲۱</sup> سوره مبارکه کهف، آیه کریمه ۱۴

کرد. آقا امام سجاد علیه السلام برای فرزندق ۱۲ هزار درهم فرستادند. فرزندق گفت: «یا ابنِ رَسُولِ اللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ إِلَّا غَضَباً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ مَا كُنْتُ لِأَزْرَأَ عَلَيْهِ شَيْئاً»؛ این هایی که گفتم فقط بخاطر این بود که در آنجا غیرت و غضب الهی و نبوی من تحریک شد. من این پول را نمی خواهم. پول را برگرداند اما دوباره حضرت پول را برایشان فرستادند و فرمودند خدا اجرت را می دهد و از باطن تو آگاه است؛ این را به حق من بر تو قبول کن.<sup>۲۲</sup> خب مرور این جریان، خَتَامُهُ مِسْكَ<sup>۲۳</sup> بود؛ شمه ای از فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام و سایر اهل بیت علیهم السلام که در قرآن به اشاره ذکر شده است. خداوند بر ما منت گذاشت که این دو سه شب اول را خالص و صریح از اولیائش صحبت کردیم.

### مدح و روضه حضرت رقیه

من سفیر پسر فاطمه ناموس خدای	در دل شام چراغ دل مصباح هدایم
گر چه بین اسرا از پدر و عمه جدایم	تا صنف حشر پیام آور خون شهیدایم
غنچه کوچک و نورسته ای از گلبن عشقم	زینب دیگری از کرب و بلا تا به دمشقم
شام شام آمده از آه دل سوخته من	مهد توحید بود دامن افروخته من
عشق و ایثار و وفا تربیت آموخته من	جود و احسان و عنایت بود اندوخته من
گر چه در گوشه ویرانه غریبانه نشستم	گره خلق خداوند شود باز به دستم
گاه گردیده پدر شیفته گفتم و شنودم	گاه با گردش چشمم دل عباس ربودم
گاه با مهر رخم ماه بنی فاطمه بودم	گاه زینب زده گلبوسه به رخسار کبودم
جامه ام پاره و خود دخت کریم ابن کریمم	خوش تر از فرش سلیمان بود این کهنه گلیمم
من زبان علی <small>رضی الله عنه</small> معجزه فاطمه دارم	کنج ویرانه ام و جای به قلب همه دارم
با خدا گرم مناجات و به لب زمزمه دارم	دخت شیرم نه ز رو به صفتان واهمه دارم
شیر دخت پسر شیر خدا دختر شیرم	مشمارید در این گوشه ویرانه حقیرم
عرش توحید ز سرو قد من قائمه دارد	دور بیدادگر از داد دلم خاتمه دارد
اشگ مظلومی من موج به چشم همه دارد	چادر خاکی من بوی خوش فاطمه دارد
من و قد خم و گیسوی سفید و رخ نیلی	صورتتم صورت زهرا شده از ضربت سیلی
عمه کوچک سادات جهان زینب ثانی	غنچه نوره زهرا گل رعنا خزان
ای لبث کوثر قرآن و رخت سبع مثنای	ای گدای در ویرانه تو عالی و دانی
حیف باشد که تو در گوشه ویرانه بمیری	دل شب اشگ بریزی و غریبانه بمیری
حیف حیف از تو که غساله بشوید بدنت را	یا در آرند دل شب ز بدن پیرهننت را
یا که در گل بگذارند گل یاسمنت را	دفن کردند نهانی شب تاریک تنت را
توز سوز تا به قدم آینه فاطمه هستی	دل شب دفن شدی تا که ندانند که هستی
تو به ویرانه ای اما گل گلزار حسینی	نه گرفتار عدو بلکه گرفتار حسینی
دیده بستی ز همه عاشق دیدار حسینی	ما عزدار توایم و تو عزدار حسینی <sup>۲۴</sup>

### و الحمد لله رب العالمین

<sup>۲۲</sup> فَغَضِبَ هِشَامٌ وَ مَنَعَ جَائِزَتَهُ وَ قَالَ أَلَا قُلْتُ فِينَا مِثْلَهَا قَالَ هَاتِ جَدًّا كَجَدِّهِ وَ أَبَا كَأَبِيهِ وَ أُمَّكَ حَتَّى أَقُولَ فِیكُمْ مِثْلَهَا فَحَبَسُوهُ بِعُسْفَانَ بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ع فَبَعَثَ إِلَيْهِ بِأَثْنِي عَشَرَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ قَالَ أَعْلَزْنَا يَا أَبَا فِرَاسٍ فَلَوْ كَانَ عِنْدَنَا أَكْثَرُ مِنْ هَذَا لَوَصَلْنَاكَ بِهِ فَرَدَّهَا وَ قَالَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا قُلْتُ الَّذِي قُلْتُ إِلَّا غَضَباً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ مَا كُنْتُ لِأَزْرَأَ عَلَيْهِ شَيْئاً فَرَدَّهَا إِلَيْهِ وَ قَالَ بِحَقِّي عَلَيْكَ لَمَّا قَبِلْتَهَا فَقَدْ رَأَى اللَّهُ مَكَانَكَ وَ عَلِمَ بَيْتَكَ فَبَلَّغَهَا فَجَعَلَ الْفَرَزْدَقُ يَهْجُو هِشَاماً وَ هُوَ فِي الْحَبْسِ... (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۶، ص: ۱۲۷)

<sup>۲۳</sup> سوره مبارکه مطفین، قسمتی از آیه ۲۶

<sup>۲۴</sup> شعر از حاج غلامرضا سازگار.

